

ساختار رمان اسفار کاتبان ابوتراب خسروی

ارکان عبدالله محمد
ایمیل:
گروه فارسی، دانشکده زبانها، دانشگاه سلیمانی، سلیمانی، اقلیم کردستان، عراق.
Arkan.mahmood@univsul.edu.iq

نجم الدین رستم یونس
ایمیل:
دبیرستان کالج همکار، اداره آموزش و پرورش حلبجه، وزارت آموزش و پرورش، اربیل، اقلیم کردستان، عراق.
najmrostan92@gmail.com

چکیده:

ابوتراب خسروی با نوشتن مجموعه داستان‌های هاویه و دیوان سومنات، و دو رمان اسفار کاتبان و رود راوی، جایگاه ویژه‌ای در میان نسل سوم داستان‌نویسان ایران کسب کرده است. به رغم دقت و اهمتامی که نویسنده در پردازش هماهنگ زبان و روایت، و درونمایه داستان‌ها به کار بسته است، شاید به سبب برخی پیچیدگی‌های روایتی و دقت در تکنیک، آثار وی کمتر مورد توجه قرار گرفته است. رمان اسفار کاتبان برای تبیین هنر و ارزش کار این نویسنده در عین پیچیدگی‌های روایی، گزینه مناسبی است. از این‌روی، براساس روش ساختارگرایی به بررسی ساختار و رمان پرداخته‌ایم. این رمان یک روایت اصلی با دوازده پی‌رفت دارد که پی‌رفت‌های سه روایت دیگر در درون آن آمده است، ساختار روایت رمان و موضوعات و اندیشه‌هایی که در آن مطرح شده با ژرف‌ساخت آن یعنی براندازی زمان متناسب است.

واژگان کلیدی: "براندازی زمان"، "پی‌رفت"، "رمان"، "روایت"، "ژرف‌ساخت"، "ساختارگرایی"

1- مقدمه

ابتدا عناصر سازنده داستان را مشخص کرده‌ایم، آنگاه به کشف ارتباط میان این عناصر پرداخته‌ایم. بدین منظور، ابتدا پی‌رفت‌ها (sequences) را از متن بیرون کشیده‌ایم، تا ساختار روایت مشخص شود. بعد از مشخص نمودن ساختار روایت، به تحلیل آن از نظر نوع ترکیب، زاویه دید و نوع راوی پرداخته‌ایم. این روش کمک می‌نماید که نوع روایت از نظر ساده یا دشوار بودن و نیز شیوه روایت‌گری نویسنده، مشخص شود. داستان از نظر ژرف‌ساخت نیز بررسی شده تا اندیشه نهفته در آن رمزگشایی شود. با مشخص شدن ژرف‌ساخت، به ارتباط آن با شیوه روایت پرداخته‌ایم تا میزان تأثیر ژرف‌ساخت در شیوه روایت‌گری روشن شود.

2- پیشینه تحقیق

پژوهش‌هایی درباره آثار پیشین خسروی صورت گرفته است: تسلیمی به بررسی چند داستان کوتاه و رمان اسفار کاتبان خسروی از جنبه مدرن یا پسامدرن پرداخته است (تسلیمی، 1383: 273-274). میرعابدینی، آثاری از دو مجموعه داستان کوتاه خسروی را بررسی اجمالی کرده است (میرعابدینی، 1386: 1067-1068 و 1472-1474). حسینی و رفوئی به حلول شخصیت‌ها و براندازی زمان در اسفار کاتبان و تجسد کلام در آثار خسروی پرداخته‌اند و ارتباط داستان‌ها را با کتب مقدس نشان داده‌اند (حسینی و رفوئی، 1382: 24-15). تدینی، برخی مؤلفه‌های پسامدرنیسم در دیوان سومنات را توضیح داده است (تدینی، 1388: 460-481). اسموژینسکی معتقد است ویژگی اصلی آثار خسروی، آوردن «روایت کلیت‌گرا» است (اسموژینسکی، 1388: 304). مالمیر و اسدی جوزانی (1389) به تبیین ژرف‌ساخت و ساختار روایت چهار اثر خسروی پرداخته‌اند و معتقدند مهم‌ترین دغدغه خسروی در این داستان‌ها، «زمان» است که علاوه بر ژرف‌ساخت داستان‌ها، در ساختار روایت‌ها نیز با «زمان» درآویخته است تا بتواند راهی برای ایمنی از بلای آن نشان دهد. همین اندیشه مبارزه با زمان با استفاده از کلمه و مکتوب در مجموعه داستان کتاب ویران همچنان تکرار شده است (مالمیر، 1392: 93). امین فقیری، شگرد خسروی را در رمان ملکان عذاب، برداشت از گذشته و ادغام در زمان حال یا آینده می‌داند. درباره موضوع کتاب یعنی نقد صوفیگری و برخی رفتارهای نظامیان بحث کرده است. همچنین درباره برخی شخصیت‌ها و برخی کنش‌های داستان سخن گفته است. به تأویل برخی مفاهیم و شخصیت‌های کلیدی نیز نظیر ملکان عذاب، تازی‌ها و صورتک پرداخته است (فقیری، 1392). مالمیر و قادری (1395) مبتنی بر روش پسامدرنی روایت به تحلیل تناسب درونمایه با شگردهای روایی در رمان ملکان عذاب پرداخته‌اند.

3- چارچوب نظری

ساختارگرایی در وسیع‌ترین معنا، عبارت است از شیوه جستجوی واقعیت در روابط میان اشیاء (اسکولز، 1379: 18) به عبارت دیگر، ساختارگرایی، مطالعه دقیق یک اثر و کشف عناصر سازنده آن، و دریافت روابط حاکم میان آن عناصر است. این روش در کل، ما را به کشف چارچوب کلی اثر راهنمایی می‌نماید. از نظر ایگلتون، ساختارگرایی روشی تحلیلی است نه ارزیابی کننده؛ همچنین در این روش، معنای آشکار اثر رد می‌شود تا ژرف‌ساخت آن نمایان شود (ایگلتون، 1383: 132). نخستین بار ولادیمیر پراپ، در بررسی صد حکایت پربان، به چارچوبی کلی در این حکایت‌ها دست یافت که دارای سی و یک کارکرد و هفت حوزه کنش بود (پراپ، 1368: 169-59). بعدها شیوه کار پراپ مورد توجه دیگر پژوهندگان ادبیات قرار گرفت و روش وی از لحاظ کمی و کیفی مورد بازبینی و تغییر قرار گرفت. در این مقاله از تغییر و بازبینی‌هایی که در این روش از سوی برمون، بارت، و تودوروف صورت گرفته، استفاده کرده‌ایم. کلود برمون متعقد بود هر روایت از سه پایه تشکیل شده است: 1- موقعیت پایدار «الف» تشریح

می‌شود. 2- امکان دگرگونی «الف» پدید می‌آید. 3- «الف» دگرگون می‌شود یا نمی‌شود. او مرحله دوم را مرحله گذار می‌خواند. طرح داستان از روایت‌های فرعی یا به عبارتی پی‌رفت‌هایی تشکیل شده است. هر پی‌رفت داستانی کوچک است و هر داستان پی‌رفتی کلی و اصلی. برمون، پی‌رفت را عنصر اساسی ساختار روایت می‌داند و می‌گوید هر پی‌رفت نیز بر سه پایه استوار است: 1- وضعیتی امکان دگرگونی دارد. 2- دگرگونی یا حادثه رخ می‌دهد. 3- وضعیت جدیدی که حاصل تحقق یا عدم تحقق آن امکان است حاصل می‌گردد. رولان بارت بر بنیاد اهمیت پی‌رفت به مسأله روایت پرداخت، وی معتقد بود «روایت ابزار ارتباط است، فرستنده‌ای دارد و گیرنده‌ای. بدون راوی و بدون شنونده، روایتی در کار نیست» (احمدی، 1370: 234). تقسیم‌بندی او درباره روای، که در تحلیل‌های ساختاری مؤثر واقع شده، بدین صورت بود: 1- راوی دیدگاه شخصیت اصلی داستان را دارد، با ضمیر من می‌نویسد، گاه قهرمان است و گاه شاهد رخداد‌های داستان. 2- راوی غیرشخصی است. دانای کل است؛ داستان را از جایگاهی برتر روایت می‌کند. 3- در جدیدترین گونه روایت، راوی روایتش را به دانش و بینش شخصیت‌ها محدود می‌کند. همه چیز چنان پیش می‌رود که انگار هر یک از شخصیت‌ها راوی هستند» (همان: 234). تزوتان تودوروف تلاش کرد ساز و کار روایت را مشخص نماید (همان: 279). تودوروف، روایت را دارای سه واحد می‌داند: «دو نوع اول، سازهایی تحلیلی هستند و نوع سوم، به صورت تجربی حاصل می‌شود. این سه نوع عبارتند از: گزاره، پی‌رفت، متن» (تودوروف، 1379: 86). گزاره‌ها زنجیره بی‌پایانی را به وجود نمی‌آورند، بلکه تعدادی از گزاره‌ها یک پی‌رفت را به وجود می‌آورند. تودوروف درباره بن‌مایه‌ها می‌گوید دو نوع بن‌مایه وجود دارد، یکی بن‌مایه‌های پیوسته است که نمی‌توان آنها را از زنجیره روایت حذف کرد، زیرا به روند آن آسیب می‌رساند، و نوع دیگر بن‌مایه‌های آزاد هستند؛ می‌توان آنها را از روایت حذف کرد بدون اینکه به روایت آسیبی برسد (همان: 91-92). تودوروف برای ترکیب پی‌رفت‌ها سه شیوه ارائه کرد: 1- درونه‌گیری، که همان شیوه داستان در داستان است؛ به این شکل حاصل می‌شود که یک پی‌رفت کامل که گاهی یک داستان کامل است، درون پی‌رفت اولی می‌آید و جانشین یکی از گزاره‌های آن می‌شود. 2- زنجیره‌ای، که در آن پی‌رفت‌ها به صورت حلقه‌های زنجیر به دنبال هم می‌آیند. 3- تناوب، در این نوع از ترکیب گاه گزاره‌ای از پی‌رفت نخست، پس از گزاره‌ای از پی‌رفت دوم می‌آید، و یا گزاره‌ای از پی‌رفت دوم پس از گزاره‌ای از پی‌رفت اول می‌آید. این حالت بیشتر در رمان مشاهده می‌شود. (همان: 93-95) همچنین در زمینه وجه، با الهام از ژرار ژنت سه سطح گنجاندگی کلام را مشخص کرد: 1- سبک مستقیم، که در آن سخن، هیچ تغییری نمی‌پذیرد. در این مورد می‌توان گاه از سخن بازگفته، سخن گفت 2- سبک غیر مستقیم یا سخن انتقالی که در آن، محتوای آنچه گفته می‌شود حفظ می‌گردد، اما این محتوا از نظر دستوری با کلام راوی در هم می‌آمیزد؛ همچنین، ممکن است گفتار خلاصه شود یا ارزیابی‌های عاطفی آن حذف شود. سبک مستقیم آزاد نیز در این دسته بندی جای می‌گیرد، که حد وسط سبک مستقیم و غیر مستقیم است. در اینجا از شکل دستوری سبک غیرمستقیم استفاده می‌شود ولی تنوعات سخن اصلی همچنان در سخن باقی می‌ماند 3- تغییر کلام شخصیت داستانی (سخن روایت شده) زمانی حاصل می‌شود که هیچ یک از عناصر کنش کلامی حذف نشود و تنها به ثبت مضمون آن بسنده شود (همان: 55-57). تودوروف در باب زمان به سه عنصر اشاره می‌کند: 1- ترتیب، که نشان می‌دهد زمان روایت (سخن) هیچ گاه با زمان روایت شده (داستان) متوازن نیست. این مسأله باعث زمان پریشی می‌شود، که نمود بارز آن در پیشواز و بازگشت زمانی است. این مسأله به علت این است که زمانندی سخن تک ساحتی است ولی زمانندی داستان چند ساحتی. 2- از نظر درازای زمانی، در این زمینه باید زمان عمل نقل شده را با زمان عمل روایت سنجید. این سنجش باعث می‌شود به حالت‌های گوناگونی دست یابیم؛ الف - تعلیق زمانی، این حالت هنگامی رخ می‌دهد که زمان سخن در زمان داستانی قرینه‌ای نداشته باشد، مانند: توصیف‌ها و اندیشه‌های عام ب- حالت عکس آن، زمانی که زمان داستانی هیچ قرینه‌ای در زمان سخن نداشته باشد. این یعنی کنار گذاشتن یک دوره زمانی یا حذف آن ج- حالت تطابق کامل دو زمان، که از طریق سبک مستقیم و گنجاندن واقعیت داستانی در سخن تحقق می‌پذیرد. د-

حالت بینابین، که در آن زمان سخن یا طولانی‌تر از زمان داستان است یا کوتاه‌تر از آن. 3- بسامد، در این عنصر سه حالت پیش روی ماست: الف- روایت تک محور که در آن سخن واحد، رخداد واحدی را بازگو می‌کند. ب- روایت چند محور، که در آن چندین سخن، یک رخداد واحد را بازگو می‌نمایند. ج- روایت تکرار شونده، که در آن سخن واحد چندین رخداد مشابه را بازگو می‌نماید (همان: 59-61).

4- پی‌رفت‌ها (پ نشانه اختصاری پی‌رفت و ن نشانه اختصاری نقش یا گزاره)

پ اول از روایت الف: رؤیای احمد بشیری

ن 1- یحیی کندری در رؤیایی بر احمد بشیری ظاهر می‌شود.
 ن 2- یحیی کندری از احمد بشیری می‌خواهد که مصادیق‌الآثار را کتابت نماید.
 ن 3- بشیری که خود را یحیی کندری می‌داند به روایت مصادیق‌الآثار می‌پردازد.
پ مقدماتی برای روایت الف و ب:
 راوی از کار پدرش و عقاید او در خصوص کتابت مصادیق‌الآثار سخن می‌گوید. او از مادرش، اقلیما و مراسم تدفین خواهرش آذر سخن گفته، اشاره می‌کند که پدرش این قسمت را به اصل مصادیق‌الآثار افزوده است. در همین قسمت درمی‌یابیم راوی نیز مانند پدرش در حال روایت زندگی خودش و اقلیما است.

پ اول از روایت ب: قرار جلسه

ن 1- اقلیما به راوی تلفن می‌زند و روز و ساعت قرار با استاد را می‌گوید.
 ن 2- آنها با دکتر بایرامی ملاقات می‌کنند و موضوع تحقیق مشترک را می‌گیرند.
 ن 3- اقلیما و راوی از دانشکده بیرون می‌آیند و در راه در مورد مصادیق‌الآثار و شدرک گفتگو می‌کنند
 ن 4- اقلیما و راوی بدون مشخص کردن روز محل کار از هم جدا می‌شوند.

پ دوم از روایت الف: مرگ آذر و تدفین او

ن 1- پدر راوی (احمد بشیری) جسد آذر را بر سفره نطعی بر ایوان خانه می‌یابد.
 ن 2- پدر، جسد آذر را بر دوش می‌کشد.
 ن 3- رفعت ماه (مادر راوی) کتاب‌های آذر را جمع کرده جایی می‌گذارد.
 ن 4- پدر، آداب غسل و کفن را به مادر می‌گوید.
 ن 5- رفعت ماه، آذر را غسل می‌دهد.
 ن 6- پدر، آذر را به خاک می‌سپارد.

پ دوم از روایت ب: شروع تحقیق

ن 1- اقلیما تلفنی راوی را برای شروع کار به خانه‌اش دعوت می‌کند.
 ن 2- راوی به خانه او می‌رود.
 ن 3- آنها درباره شروع کار گفتگو می‌کنند.

- 4- اقلیما از یهودی بودنش و اعتمادش به دیگران می گوید.
 5- راوی به خاطر کنجکاوای اقلیما، از زندگی شخصی اش سخن می گوید.
 6- اقلیما کتاب شدرك را برداشته چند صفحه‌ای را که ترجمه کرده می خواند.

پ اول از روایت ج: شهرت یافتن شدرك

- 1- شدرك برای اثبات قدرت یهوه بذر رودخانه‌ای در زمین نشا می کند و رودخانه‌ای ظاهر می شود.
 2- مشركان از روی شك به سمت رود می دوند؛ برای اینکه مبادا سراب باشد.
 3- رود به امر خدا قطراتی از آب را به صورت آنها می پاشاند.
 4- شدرك بذر کلامی از اسماء الهی را بر خاک نشا میکند و سروی از جنس آب از زمین فوران می کند.
 5- شدرك مشهور می شود.
 6- شدرك در اقلیم سوزان ظهور می کند، تا برهوت‌های دوزخی را آباد و دردهای جذامیان را درمان کند.

ادامه پ دوم از روایت ب:

- 7- راوی درباره نقش قداست و مصادیق الآثار ، برای اقلیما سخن می گوید.
 8- راوی از خانه اقلیما باز می گردد.

پ سوم از روایت ب: ادامه تحقیق

- 1- اقلیما تلفنی به راوی می گوید فردا به خانه شما می آیم.
 2- اقلیما به خانه راوی می رود و از اشیاء عتیقه منزل او متعجب می شود.
 3- راوی می گوید این اشیاء اسقاط کابوس‌های پدرم هستند.

پ سوم از روایت الف: ماجرای خواجه کاشف‌الاسرار

- 1- خواجه از کرمان به شیراز می آید.
 2- مردم از او استقبال می کنند.
 3- خواجه سوار بر استر از کنار احمد بشیری میگذرد.
 4- رفعت ماه پشت به خواجه در حال تصحیح اوراق امتحانی است.
 5- خواجه به احمد بشیری می گوید شما یکی از هزار هزار نیامدگانی هستی که همه چیز را خواهی نوشت.
 6- رفعت ماه به سمت پنجره رفته آن را باز می کند.
 7- خواجه به گرمابه می رود.
 8- رفعت ماه رادیو را روشن می کند و در حال تصحیح ورقه با احمد بشیری درباره تلفن دوست آذر حرف می زند.
 9- خواجه به مجلس وارد می شود.
 10- اهل مجلس قیام می کنند.
 11- رفعت ماه جلوی آینه موهایش را شانه می کند.

- ن 12- خواجه از کنار او می‌گذرد و روبه‌روی شاه می‌ایستد.
- ن 13- شاه‌مغفور، خواجه را در آغوش می‌گیرد.
- ن 14- رفعت ماه در حال خمیازه در همهمهٔ مجلسیان گم می‌شود.
- ن 15- شاه مغفور می‌پرسد مجلس ما چگونه است.
- ن 16- خواجه می‌گوید مثل تمامی مجلس‌ها.
- ن 17- دلک و زن هندی نمایش اجرا می‌کنند.
- ن 18- رفعت‌ماه می‌آید و ورقه تصحیح می‌کند.
- ن 19- شاه‌مغفور به نمایش می‌خندد.
- ن 20- شاه‌مغفور به خواجه می‌گوید مگر زن نداری که زن‌ها را نگاه نمی‌کنی.
- ن 21- رفعت‌ماه خمیازه می‌کشد، ورقه‌ها را رها می‌کند و می‌رود.
- ن 22- خواجه می‌گوید زن دارم، هر وقت اراده کنم می‌آید.
- ن 23- شاه‌مغفور پوزخند می‌زند.
- ن 24- خواجه زن را ظاهر می‌کند.
- ن 25- زن خواب زده است و زیر لب می‌گوید سرد است.
- ن 26- احمد بشیری زن احضار شده را می‌شناسد چون مانند رفعت ماه است. بشیری او را صدا می‌زند.
- ن 27- آن زن او را به سکوت دعوت می‌کند.
- ن 28- خواجه، زن را با نام بلقیس به شاه معرفی می‌کند.
- ن 29- احمد بشیری، تلفن را جواب نمی‌دهد.
- ن 30- شاه، خواجه را جادوگر می‌نامد.
- ن 31- خواجه از خود دفاع می‌کند.
- ن 32- مجلسیان از خواجه دلیل می‌خواهد.
- ن 33- شاه از خواجه می‌خواهد که زن را به هیأت کلوخی درآورد.
- ن 34- خواجه، زن را قطعه قطعه می‌کند و هر قطعه را به سوی مجلسیان پرتاب می‌کند.
- ن 35- خواجه، زن را به هیأت اولش در می‌آورد.

ادامهٔ پ سوم از روایت ب:

- ن 4- اقلیما از وجود نام شدرک در مصادیق‌الآثار اظهار شگفتی می‌کند و ماجرای جستجوی مادر بزرگش را برای یافتن جسد شدرک شرح می‌دهد.
- ن 5- اقلیما خانهٔ راوی را ترک می‌کند.
- ن 6- راوی، ساعت‌ها به اقلیما فکر می‌کند.

پ چهارم از روایت ب: ادامهٔ تحقیق و نارضایتی اقوام اقلیما

- ن 1- اقلیما از راوی می‌خواهد به خانه‌اش برود.

- ن 2- راوی به آنجا می‌رود.
- ن 3- اقلیما پوشه‌ای را نشان می‌دهد که دست خط پدرش روی آن است.
- ن 4- اقلیما از نارضایتی اقوامش برای نقل مکان کردن به خانه پدری سخن می‌گوید و در ادامه از خواجه کاشف‌الاسرار و شدرک سخن می‌گوید.
- ن 5- اقلیما متنی را به راوی می‌دهد.
- ن 6- مستخدمی برای تمیز کردن خانه می‌آید.
- ن 7- راوی خدا حافظی می‌کند.

پ دوم از روایت ج: کمک خواستن از نبوکد نصر

- ن 1- هومن قاصدانی به سوی نبوکد نصر می‌فرستد تا او را از خشک‌سالی ملک فاریاب آگاه کنند.
- ن 2- قاصدان نامه را برای نبوکد نصر می‌خوانند.
- ن 3- نبوکد نصر از کاهنان راه‌چاره می‌جوید.
- ن 4- کاهنان راه‌چاره را به دست شدرک می‌دانند.

پ سوم از روایت ج: راهی کردن شدرک به فاریاب و مرگش

- ن 1- شدرک را به ملک فاریاب می‌فرستند.
- ن 2- شدرک ابرها را به باریدن وا می‌دارد و همان‌جا ساکن می‌شود.
- ن 3- به خاطر خشک‌سالی در بابل، نبوکد نصر خشمگین می‌شود و قاصدان هومن را که به عنوان گرو نزد خود نگاه داشته است کور می‌کند و باز می‌فرستد تا به هومن بگویند شدرک را باز بفرستد.
- ن 4- هومن به قاصدان می‌گوید که به خود شدرک بگویند.
- ن 5- آنها به شدرک پیام می‌دهند.
- ن 6- شدرک می‌گوید که می‌خواهد در فاریاب بماند.
- ن 7- اسپهبد نبوکد نصر به فاریاب لشکر می‌کشد.
- ن 9- او شدرک را می‌کشد.

ادامه پ چهارم از روایت ب:

- ن 8- راوی بعد از خواندن متن تا صبح قدم می‌زند و در مورد شدرک فکر می‌کند.

پ پنجم از روایت ب: ادامه تحقیق و رسیدن نامه مادر اقلیما

- ن 1- راوی با اقلیما تماس می‌گیرد.
- ن 2- اقلیما با صدای گرفته می‌گوید دیشب منتظر تماس بوده است.
- ن 3- راوی علت ناراحتی اقلیما را می‌پرسد.
- ن 4- اقلیما می‌خواهد راوی را ملاقات کند.

- ن 5- راوی از او می‌خواهد به خانه‌اش بیاید.
- ن 6- اقلیما به خانه راوی می‌رود.
- ن 7- راوی، دلیل گریه او را می‌پرسد.
- ن 8- اقلیما از نامه مادرش که به دستش رسیده حرف می‌زند.
- ن 9- راوی می‌خواهد کل ماجرا را بفهمد.
- ن 10- اقلیما نامه را می‌خواند. (در این قسمت به یافتن پای شدرك اشاره شده).
- ن 11- آنها در مورد تنهایی شدرك، کرامات قدیسین و ازداج زلفا و سلیمان خان صحبت می‌کنند.
- ن 12- راوی از او می‌خواهد جواب نامه مادرش را بدهد.
- ن 13- اقلیما جواب نامه را می‌دهد و از مادرش می‌خواهد سفرنامه ماما زلفا را برایش بفرستد.
- ن 14- اقلیما برای ناهار می‌ماند.
- ن 15- راوی قبر آذر را به اقلیما نشان می‌دهد.
- ن 16- آنها خواندن مصادیق الآثار شروع کردند.

پ چهارم از روایت الف: آگاهی بر تقدیر

- ن 1- شاه از خواجه می‌پرسد چگونه به این مقام رسیده.
- ن 2- خواجه به شرح زندگی خود می‌پردازد. (از زلزله کرمان تا...)
- ن 3- رفعت ماه از میان غبار زلزله می‌گذرد و انگشتانش را بر شانه احمد بشیری می‌گذارد که در حال نوشتن است.
- ن 4- رفعت ماه در میان شرح زندگی خواجه، در حال گریه است.
- ن 5- شاه می‌گوید به منظور وقوف به تقدیر در انتظار شما بوده‌ایم.
- ن 6- آنها در مورد تقدیر صحبت می‌کنند.
- ن 7- شاه از خواجه می‌خواهد زمان مرگش را بگوید.
- ن 8- خواجه امتناع می‌کند ولی به علت اصرار شاه می‌گوید.
- ن 9- شاه دستور احضار فرزندان را می‌دهد.

ادامه پ پنجم از روایت ب:

- ن 17- اقلیما بعد از خواندن مصادیق الآثار می‌خواهد برود.
- ن 18- راوی پیشنهاد رفتن به بند امیر را می‌دهد.
- ن 19- اقلیما می‌پذیرد.

پ ششم از روایت ب: ادامه تحقیق (گردش در بند امیر)

- ن 1- راوی، مصادیق الآثار را برداشته و به ایستگاه می‌رود.
- ن 2- اقلیما می‌آید.
- ن 3- راوی در راه از خود سوزی خواجه سخن می‌گوید.

ن4- اقلیما می گوید که اولش می ترسیده بیاید.

ن5- راوی در مورد اسطوره صحبت می کند.

پ پنجم از روایت الف: قتل عام فرزندان

ن1- شاه به خواجه می گوید تعبیر ذریه‌ای از ذریات ما را بگو.

ن2- خواجه می گوید: ذریات، همه اولادان اولاد اولادان شما که به دنیا می آیند تا ابدالآباد.

ن3- رفعت ماه تلفنی با کسی حرف می زند.

ن4- شاه از کنار میز احمد بشیری می گذرد.

ن5- رفعت ماه از پنجره سرش را بیرون می کند و می گیرد.

ن6- احمد بشیری می پرسد چه کسی تلفن زد.

ن7- رفعت ماه می گوید دوستان آذر، سراغش را می گیرند.

ن8- فرزندان شاه به مجلس می آیند.

ن9- شاه قصد خود را از جنگ با تقدیر می گوید.

ن10- خواجه سعی در منصرف ساختن او دارد.

ن11- شاه دستور می دهد سفره نطع را بیاورند.

ن12- آذر در صف فرزندان می آید.

ن13- احمد بشیری به سمت سفره نطع می دود ولی به آن نمی رسد.

ن14- رفعت ماه به رادیو گوش می دهد.

ن15- شاه منصور دستور کشتن را صادر می کند.

ن16- میرغضب کودکان را می کشد.

ن17- رفعت ماه شیون می کند.

ن18- میر غضب آذر را می کشد.

ادامه پ ششم از روایت ب:

ن7- اقلیما بعد از خواندن قسمت‌های قتل عام، به راوی می گوید مرحوم پدرتان متوهم بوده‌اند.

ن8- راوی می گوید مادرش هم قضیه جسد آذر را برایش شرح داده است.

ن9- اقلیما می گوید من همیشه به مادرت فکر می کنم.

ن10- راوی در مورد مرگ مادرش صحبت می کند.

ن11- آنها بعد از گردش به سمت شهر باز می گردند، در راه درباره مرگ آذر به روایت پدر، گفتگو می کنند.

پ هفتم از روایت ب: ادامه تحقیق (تعقیب اقلیما)

- ن 1- راوی چون اقلیما را در دانشکده نمی‌بیند، به او زنگ می‌زند و قرار بعد از ظهر را می‌گذارد.
- ن 2- راوی به کتابخانه پدر می‌رود و کتاب‌ها را می‌نگرد.
- ن 3- اقلیما به خانه می‌آید و در مورد نیامدن و تلفن نزدنش مطالبی می‌گوید.
- ن 4- راوی کنجکاو نمی‌کند.

پ ششم از روایت الف: سقط جنین فرزندان

- ن 1- شاه مغفور می‌گرید.
- ن 2- کودکان را در حوض غسل می‌دهند.
- ن 3- رفعت ماه رادیو را روشن می‌کند.
- ن 4- احمد بشیری تاریخ مرگ آذر را بر حاشیه مصادیق الآثار می‌نویسد.
- ن 5- شاه دستور می‌دهد بچه زنان و کنیزان را سقط کنند.
- ن 6- حکیم این کار را انجام می‌دهد.
- ن 7- شاه از حکیم می‌خواهد در قصر مستقر شود، تا چهل روز بعد از هر جماع، نطفه‌ها را سقط کند.
- ن 8- شاه بوی رفعت ماه را در هوای ارگ احساس می‌کند و برای چاره جویی به حکیم می‌گوید.
- ن 9- تلخک با شاه درباره نرفتن به حرمخانه مطایبه می‌کند
- ن 10- شاه می‌خندد و دلایل خود را ذکر می‌کند.
- ن 11- رفعت ماه هم می‌خندد و به روی سفره نطع دراز می‌کشد.
- ن 12- شاه بوی رایحه رفعت ماه را احساس می‌کند.

ادامه پ هفتم از روایت ب:

- ن 5- اقلیما از مطالب خوانده شده، یادداشت برمی‌دارد و می‌گوید مطالبی را از تلموذ یادداشت کرده.
- ن 6- راوی به دلیل نگرانی اقلیما به او می‌گوید منتظر کسی هستی.
- ن 7- اقلیما می‌گوید دو نفر تا اینجا تعقیبش کرده‌اند که یکی از آنها را در اتوبوس بند امیر دیده است.
- ن 8- اقلیما یادداشت‌های تلموذ را به راوی می‌دهد.
- ن 9- راوی اقلیما را به خانه‌اش می‌رساند.
- ن 10- اقلیما در راه گمان می‌کند کسانی در تعقیب آنها هستند.

پ هشتم از روایت ب: ادامه تحقیق (رسیدن دومین نامه مادر که نامه عمو به آن الصاق شده)

- ن 1- اقلیما تلفنی به راوی می‌گوید دوست ندارد بچه‌های دانشکده متوجه دوستی نزدیک آنها شوند.
- ن 2- اقلیما از صحبت درباره کسانی که تعقیبش می‌کنند طفره می‌رود.
- ن 3- اقلیما صبح زود تلفن می‌زند و سراسیمه به خانه راوی می‌آید.

- 4- اقلیما نامه مادرش را برای راوی می آورد که نامه ای هم که عمو به مادر نوشته همراه آن است. مادر در ضمن کپی سفرنامه ماما زلفا را هم می فرستد. (در این قسمت به یافتن پای شدرک اشاره شده)
- 5- راوی می پرسد از کی آنها را تعقیب می کرده اند.
- 6- اقلیما، اظهار بی اطلاعی می کند و می خواهد که او خودش را درگیر نکند.
- پ هفتم از روایت الف:** شاه، زنان را به عقد سرداران درمی آورد.
- 1- شاه، رقاصه گان را از خود می راند.
- 2- شاه از کنار میز تلفنی که رفعت ماه روی آن نشسته است می گذرد.
- 3- شاه حضور رفعت ماه را احساس کرده دستور جستجوی ارگ را می دهد.
- 4- غلامان همه جا را جستجو می کنند.
- 5- آغا شمس می گوید شاید رایحه رقاصه ها باشد.
- 6- شاه دستور می دهد رقاصه ها را از ارگ بیرون کنند.
- 7- رفعت ماه برای باز کردن در می رود.
- 8- رفعت ماه با مرد جوانی وارد می شود و درباره آذر حرف می زنند.
- 9- شاه زنان حرم را طلاق می دهد و دستور می دهد آنجا را ترک کنند.
- 10- رفعت و مرد، کنار قبر آذر می نشینند.
- 11- شاه از کنار آنها می گذرد.
- 12- شاه بعد از عده زنان به سریر می نشیند.
- 13- رفعت ماه در حال تصحیح اوراق است.
- 14- شاه قصد دارد زنان خود را به عقد سرداران درآورد.
- 15- سرداران با اکراه قبول می کنند.

ادامه پ هشتم از روایت ب:

- 7- راوی می گوید بعد از اینکه اقلیما درباره سفر ماما زلفا حرف می زد، موضوع بحث های ما بر محور عشق می چرخد.
- 8- اقلیما از ارتباط عاشقانه زلفا و سلیمان خان سخن می گوید.
- 9- راوی از عشق رفعت ماه و پدر سخن می گوید و عقیده پدرش درباره خودش را بیان می کند. (پدر معتقد است راوی نطفه کابوس هایی است که مادر از سر گذرانده است)
- پ اول از روایت د:** زلفا برای یافتن پای شدرک به ایران می آید.
- 1- زلفا بخشی از جسم شدرک را در سردابه بریستول مشاهده می کند.
- 2- نماینده آژانس می گوید پای او از جایی میان دنبالچه اش شکسته است.
- 3- زلفا تصمیم می گیرد پاهای آن قدیس را بیابد.
- 4- زلفا به سمت ایران حرکت می کند.
- 5- سلیمان خان به استقبال او آمده و او را به عمارت می رساند.

پ نهم از روایت ب: پیاده روی

- ن 1- اقلیما و راوی بعد از خواندن فسمت‌هایی از سفرنامه به پیاده روی می‌روند.
- ن 2- اقلیما در راه ماجرای ازدواج دختر دایی‌اش با یک غیر یهودی را شرح می‌دهد.
- ن 3- اقلیما هنگام صرف شام درباره‌ی عاشق شدن و شراب مخصوص یهود و... سخن می‌گوید.

ادامه‌ی پ هفتم از روایت الف:

- ن 16- شاه زنان خود را با قرعه میان سرداران تقسیم می‌کند و سرداران با اکراه می‌پذیرند.
- ن 17- شاه زنان را به خانه‌ی سرداران می‌فرستد.
- ن 18- شاه بر تخت دراز می‌کشد و از تقدیر سخن می‌گوید.
- ن 19- بعد از خواب برای تمسخر می‌پرسد کدام زن نصیب کدام سردار شده است.

ادامه‌ی پ اول از روایت د:

- ن 6- زلفا بعد از ظهر با سر جان اورل باستان شناس ملاقات میکند.
- ن 7- سر جان اورل، در مورد همکاری با زلفا صحبت می‌کند.
- ن 8- او با حالتی تمسخر آمیز از کشف پاهای شدرک، توسط یک لژیونر سخن می‌گوید.
- ن 9- شرح ماجرای که زلفا روایت کرده است توسط سلیمان خان.

پ هشتم از روایت الف: حمله‌ی تیموریان و عشق بازی شاه با امردان

- ن 1- رفعت‌ماه از خانه بیرون می‌رود.
- ن 2- شاه، مجلس شادی بر پا می‌کند.
- ن 3- شاه از نوخطان می‌خواهد لباس زنانه نپوشند.
- ن 4- شاه کنیزان اهدایی را به امیران می‌بخشد.
- ن 5- خبر چینان، خبر حمله‌ی تیمور را می‌آورند.
- ن 6- شاه با امیران جلسه می‌گذارد.
- ن 7- شاه، حسین خان قوامی را به استقبال آنها می‌فرستد.
- ن 8- تیمور می‌گوید قصد روم دارم.
- ن 9- شاه با امردان عشق بازی می‌کند.
- ن 10- شاه و تلخک گفتگو و مطایبه می‌کنند.

پ دهم از روایت ب: سکونت اقلیما در خانه‌ی راوی

- ن 1- اقلیما هنوز تعقیب می‌شود.
- ن 2- اقلیما وسایلیش را به مرور می‌آورد و ساکن خانه‌ی راوی می‌شود.
- ن 3- راوی کتاب‌های او را میان کتاب‌های پدر می‌گذارد.

ن4- اقلیما از تلموذ و سرنوشت آن از زمان والریانوس صحبت می‌کند.
 ن5- راوی برای اینکه اقلیما احساس ترس و غریبی نکند همه جای خانه را به او نشان می‌دهد و می‌گوید ما وارث همه آنها هستیم.

پ نهم از روایت الف: تحفه آوردن حمیرا و حمراء

- ن1- خبر چینان از نزدیک شدن سپاه تاتار خبر می‌دهند.
- ن2- شاه بی خیال و آرام است.
- ن3- سفیری از هند به حضور شاه می‌آید.
- ن4- شاه اجازه ورود می‌دهد.
- ن5- رقاصه هندی در ابتدای صف وارد می‌شود.
- ن6- شاه مسحور او می‌شود و زیر لب می‌گوید این همان کسی است که حضورش را در ارگ احساس می‌کردیم.
- ن7- شاه دستور ختم جلسه را می‌دهد.
- ن8- سفیر هندی، هدایا را بر می‌شمارد و به وصف رقاصه و افعی همراهش، حمراء می‌پردازد.

ادامه پ دهم از روایت ب:

- ن6- راوی و اقلیما در خانه راوی متون را باز خوانی می‌کنند.
- ن7- ارتباط آنها صمیمی می‌شود.
- ن8- راوی از سفرنامه ماما زلفاو عقاید او و سلیمان خان درباره زنان هندی و... می‌گوید. (از حادثه حمله ساکنان فاریاب به جویندگان شدرک سخن به میان می‌آید).

ادامه پ نهم از روایت الف:

- ن9- شاه با حمیرا که به هیأت رفعت ماه است همخوابه می‌شود.
- ن10- رقاصه (حمیرا) و حمراء ساکن حرمسرا می‌شوند.
- ن11- شاه به هیأت کلمه‌ای سر بر شانه رفعت ماه می‌گذارد.
- ن12- رفعت ماه در حال خنده یا گریه است که در آغوش آن کابوس است.
- ن13- احمد بشیری که راوی این قسمت است هر روز صبح منتظر است تا از شاه درباره افعی بپرسد. او می‌گوید دیگر آن زن و افعی را ندیدیم تا آن واقعه فرا می‌رسد.

پ دوم از روایت د: تلاش برای یافتن پای شدرک

- ن1- زلفا و همراهانش به سمت فاریاب می‌روند.
- ن2- آنها مدارک را به اولین پست امنیه نشان می‌دهند و به راه می‌افتند.
- ن3- مردی از سمت فاریاب به استقبال آنها می‌آید.

پ چهارم از روایت ج: جنگ بر سر جسم شدرک و خاتمه آن

- 1- کوتوالان دو سمت رودخانه (در فاریاب) برای تصاحب جسد شدرك با هم نزاع می کنند.
- 2- سلطان محمود در فاریاب ساکن می شود.
- 3- سلطان محمود دستور می دهد پلی بسازند و جسد را وسط آن قرار دهند.
- 4- جنگ خاتمه می یابد.

پ یازدهم از روایت ب: تعقیب و تهدید راوی

- 1- راوی در کتابفروشی ها در پی کتابی است.
- 2- در راه او را تعقیب می کنند.
- 3- افرادی او را به اجبار سوار ماشینی می کنند.
- 4- افراد و پیرمرد داخل ماشین عبری صحبت می کنند.
- 5- پیرمرد از خالص بودن نسل یهود سخن می گوید.
- 6- پیرمرد بعد از گفته هایش درباره قوم یهود او را رها می کند و می گوید منتظر اقلیما هستیم.
- 7- راوی حرف های پیرمرد را برای اقلیما بازگو می کند.
- 8- اقلیما برخاسته و پنجره را باز می کند و بعد کنار راوی دراز می کشد.

ادامه پ دوم از روایت د:

- 4- استقبال کنندگان آنها را به خانه ارباب فاریاب می برند.
- 5- سر جان اورل درباره جستجوی باقی جسد شدرك با ارباب صحبت می کند.
- 6- ارباب می گوید فکر نمی کند که نیمه شدرك در این سرزمین باشد.
- 7- سر جان اورل از ارباب می خواهد که به او کمک کند.

پ دهم از روایت الف: باردار شدن حمیرا

- 1- شاه به دبیر (شیخ یحیی) می گوید کنیز از او بار برداشته است، پس نگهبانان مراقب باشند از ارگ بیرون نرود. بعد حکیم را فرا می خواند تا نطفه را معدوم کند.
- 2- حکیم برای انجام کار به حرمسرا می رود.
- 3- او باز می گردد و می گوید که افعی اجازه انجام این کار را نمی دهد.
- 4- شاه از آن روز، دیگر فرمان نمی راند و به فکر فرو می رود.

پ سوم از روایت د: جستجو برای یافتن پای شدرك و ایجاد ارتباط عاشقانه میان زلفا و سلیمان خان

- 1- جستجو شروع می شود.
- 2- ارباب از آنها به خوبی پذیرایی می کند.
- 3- سر جان اورل از شدرك با لحنی تمسخر آمیز سخن می گوید.
- 4- در نبود سر جان اورل، سلیمان خان با زلفا صحبت می کند.

ن5- زلفا درباره زندگی سلیمان خان کنجکاوی می کند.
ن6- سلیمان خان از ازدواج اولش سخن می گوید.

پ یازدهم از روایت الف: بردن حمیرا و حمراء

- ن1- رفعت ماه می گوید بوها او را به آشوب می اندازند.
- ن2- شاه رفعت ماه را نمی بیند و نمی داند که نطفه اش در زهدان او رها شده است.
- ن3- شاه هر روز بعد از برخاستن از نزد حمیرا و حمراء بر تخت جلوس می کند.
- ن4- حاجب خبر نزول تیمور را بر پشت قلعه شیراز می دهد.
- ن5- شاه همه را از مجلس بیرون می کند و تنها ملا اسحاق و راوی (کندری یا احمد بشیری) می ماند.
- ن6- سواری وارد صحن می شود و بعد از گفتگو در مورد سالوس شاه، می گوید تیمور سوگلی شما را می خواهد.
- ن7- شاه او را تقدیم می کند.
- ن8- رفعت ماه دست بر شکم می گذارد تا چرخش جنین را احساس کند.

ادامه پ سوم از روایت د:

- ن7- سر جان اورل به خاطر احتمال ریزش باران، گویی آنجا را ترک می کند.
- ن8- سلیمان خان برای زلفا گل می آورد.
- ن9- درخواست زلفا برای تهیه ظرفی از عطر گل ها.
- ن10- زلفا در جواب سؤال سلیمان خان در خصوص عطر گل ها، می گوید می خواهم تحفه ای از سرزمینی که میزبان قدیس بوده، داشته باشم.
- ن11- سلیمان خان می گوید امیدوارم از این سرزمین نروید.

پ پنجم از روایت ج: بردن و باز گرداندن جسد شدک توسط ابو موسی اشعری

- ن1- ابو موسی وارد فاریاب می شود.
- ن2- او فرمان خاتمه قتال دو طایفه در فاریاب را می دهد.
- ن3- کدخدایان قضیه را برای او شرح می دهند.
- ن4- ابوموسی جسد شدک را از گور بیرون آورده با خود می برد.
- ن5- عمر ستاره قرمزی را در آسمان می بیند و فریاد می زند.
- ن6- ابوموسی وقتی نزد عمر می رود واقعه را شرح می دهد.
- ن7- عمر دستور رجعت قدیس را به فاریاب می دهد.
- ن8- ابو موسی فرمان را اجرا می کند و توبه می نماید.

ادامه پ یازدهم از روایت ب:

- ن 9- راوی واقلیما درباره سفرنامه زلفا و ارتباطش با سلیمان خان صحبت می‌کنند.
 ن 10- راوی و اقلیما کنار رودخانه‌ای نشسته‌اند و اقلیما دست به ساق پای راوی می‌کشد و در همین حال از پاهای شدردک حرف می‌زند.

ادامه پ سوم از روایت د:

- ن 12- سر جان اورل از بدی خاک سخن می‌گوید.
 ن 13- سلیمان خان شبانه برای منحرف نمودن سیل، مسیل‌هایی را که به طرف محل گمانه زنی می‌رفته، به طرف رود تغییر می‌دهد.
 ن 14- سر جان اورل از روی نقشه و با محاسبه محل احتمالی گور را نشانه گذاری می‌کند.
 ن 15- زلفا در جواب سؤال سلیمان خان از خواب‌های کودکی‌اش حرف می‌زند.
 ن 16- آنها به سمت رودخانه می‌روند.
 ن 17- سلیمان خان اصرار دارد که زلفا به اورشلیم باز نگرود.
 ن 18- او علاقه‌اش را به زلفا ابراز می‌کند.
 ن 19- زلفا به سلیمان خان می‌گوید که مقاصد شما مورد تأیید یهوه است. (درخواست او را می‌پذیرد)
 ن 20- سلیمان خان خوشحال می‌شود و دستان او را می‌بوسد.
 ن 21- زلفا که به یاد شوهرش افتاده، مانند روزی که از او خواستگاری شده بود، گریه می‌کند.

پ ششم از روایت ج: حل اختلاف مردم فاریاب

- ن 1- شاه بشیر (همان کسی که فرزند حمیرا و فرزند خوانده تیموراست و فتنه آل مظفر را خاموش کرده) وارد فاریاب می‌شود.
 ن 2- شاه بشیر علت نزاع مردم را می‌پرسد.
 ن 3- او زمانی که علت را در می‌یابد، سران دو طایفه را فرا می‌خواند.
 ن 4- شاه بشیر با تقسیم جسد شدردک به دو نیمه و تحویل هر قسمت به یک طایفه، اختلاف آنها را از میان می‌برد.

پ دوازدهم از روایت ب: کشته شدن اقلیما

- ن 1- راوی به دانشگاه می‌رود.
 ن 2- اقلیما می‌گوید وقتی که آمدی ممکن است باشم یا نباشم، ولی غذا حاضر است.
 ن 3- راوی ظهر به خانه نمی‌آید و عصر هم او را در دانشکده نمی‌بیند.
 ن 4- راوی بعد از اتمام کلاس و جستجو، به خانه می‌آید و اقلیما را صدا می‌زند.
 ن 5- راوی در اتاق اقلیما نوشته‌ای را به دیوار می‌بیند.
 ن 6- راوی به مصادیق الآثار و نوشته پدر که روی میز باز مانده (قسمت تدفین شاه مغفور) نگاهی می‌اندازد.
 ن 7- راوی نوشته‌ای از اقلیما در اتاق می‌یابد که او بعد از اعلام نظرات خود درباره متن‌ها، به طنز پرسیده حالا چه کسی او را می‌نویسد.

ن8- راوی لکه‌های خون را در اتاق اقلیما می‌یابد.

ن9- راوی می‌گوید در غیاب تن خاکی اقلیما، باید تنی زوال ناپذیر از جنس کلام برایش بنویسم.

5- تحلیل ساختار روایت:

در اسفار کاتبان، روایت اصلی که با حرف «ب» مشخص شده، دارای 12 پی‌رفت است که پی‌رفت‌های روایت‌های «الف»، «ج» و «د»، در میان آن آمده است؛ و ما از طریق بازخوانی متون توسط شخصیت‌ها آنها را درمی‌یابیم. اگر تمامی این پی‌رفت‌ها را به «نقشی» چون روایتِ راوی از یک کتاب مشخص (به عنوان مثال روایت سعید بشیری از مصادیق الآثار) تقلیل دهیم، تمامی این پی‌رفت‌ها، مانند «نقش» عمل می‌کنند در این صورت، 12 پی‌رفت روایت «ب» به حالت زنجیره‌ای با هم ترکیب شده‌اند. این روایت یک پی‌رفت مقدماتی هم دارد که ما را با فضای داستان آشنا می‌کند، اما مسأله این است که این متون دارای سرشتی روایی هستند و نمی‌توان آنها را به «نقش» تقلیل داد. نکته مهم این است که حتی اگر این پی‌رفت‌ها را به یک نقش تقلیل ندهیم، همان ارتباط زنجیره‌ای میان پی‌رفت‌های روایت «ب» حاکم می‌شود و مخاطب به علت تشخیص آن روایات می‌تواند ارتباط زنجیره‌ای آنها را درک نماید. در این رمان، از سه شیوه ترکیب زنجیره‌ای، تناوبی و درونه‌گیری استفاده شده است. ترکیب این پی‌رفت‌ها بدین ترتیب است:

پ 1 «الف» + پ 2 «الف» = زنجیره‌ای / پ 1 «ب» + پ 2 «الف» = درونه‌گیری / پ 2 «ب» + پ 1 «ج» = تناوبی و درونه‌گیری / ادامه پ 2 «ب» + پ 3 «ب» = زنجیره‌ای / پ 3 «ب» + پ 3 «الف» = تناوب و درونه‌گیری / ادامه پ 3 «ب» + پ 4 «ب» = زنجیره‌ای / پ 4 «ب» + پ 2 «ج» = درونه‌گیری / پ 4 «ب» + پ 3 «ج» = زنجیره‌ای / ادامه پ 4 «ب» + پ 5 «ب» = زنجیره‌ای / پ 5 «ب» + پ 4 «الف» = تناوبی و درونه‌گیری / ادامه پ 5 «ب» + پ 6 «ب» = زنجیره‌ای / پ 6 «ب» + پ 5 «الف» = تناوبی و درونه‌گیری / ادامه پ 6 «ب» + پ 7 «ب» = زنجیره‌ای / پ 7 «ب» + پ 8 «ب» = تناوبی و درونه‌گیری / ادامه پ 7 «ب» + پ 9 «ب» = درونه‌گیری / ادامه پ 8 «ب» + پ 1 «د» = درونه‌گیری / ادامه پ 9 «ب» + پ 9 «الف» = درونه‌گیری و تناوبی / پ 9 «الف» + پ 10 «ب» = درونه‌گیری / ادامه پ 10 «ب» + پ 2 «د» = تناوبی / ادامه پ 10 «ب» + پ 3 «د» = درونه‌گیری / پ 10 «الف» + پ 3 «د» = درونه‌گیری / ادامه پ 11 «ب» + پ 11 «الف» = درونه‌گیری / پ 11 «ب» + پ 10 «الف» = درونه‌گیری / پ 11 «ب» + پ 5 «ج» = درونه‌گیری / پ 11 «ب» + پ 5 «ج» = درونه‌گیری / ادامه پ 11 «ب» + پ 3 «د» = درونه‌گیری / ادامه پ 3 «د» + پ 5 «ج» = درونه‌گیری / ادامه پ 3 «د» + پ 6 «ج» = درونه‌گیری / ادامه پ 3 «د» + پ 11 «ب» = زنجیره‌سازی.

مسأله مهمی که در پی‌رفت‌های این داستان مشاهده می‌شود یکی این است که پی‌رفت 3 «د» دارای دو ادامه است، یکبار بعد از پی‌رفت 11 «الف» و یکبار بعد از ادامه پی‌رفت 11 «ب». مسأله قابل توجه در ترکیب تناوبی این است که گاه نقش‌های یک پی‌رفت بعد از چند پی‌رفت دیگر می‌آیند زیرا این پی‌رفت‌ها تنها با وجود این نقش‌ها تکمیل می‌شوند به عنوان مثال: پی‌رفت 11 «ب» تا به انتهای خود برسد و تکمیل شود در دل خود با ادامه پی‌رفت 2 «د»، پی‌رفت 10 «الف»، پی‌رفت 3 «د»، پی‌رفت 11 «الف»، ادامه پی‌رفت 3 «د» و پی‌رفت 5 «ج» ترکیب درونه‌گیری هم ایجاد کرده است.

در پی‌رفت 5 نقش‌های 10-11 از یافتن پاهای شدرك توسط ماما زلفا و ازدواج او با سلیمان‌خان سخن می‌رود، در پی‌رفت 8، نقش‌های 4-8 دوباره به یافتن پای شدرك و ازدواج ماما زلفا با سلیمان‌خان اشاره می‌شود، و در پی‌رفت 10، نقش 8 به داستانی دربارهٔ جویندگان پای شدرك اشاره شده است، که در آن، مردم فاریاب جویندگان را قتل‌عام می‌کنند. این قسمت‌ها چون در روند روایت ماما زلفا نقشی ندارد، جزو نقش‌های آن روایت محسوب نشده، چون در روایت ماما زلفا رابطهٔ عاشقانهٔ او و سلیمان‌خان مهم است نه یافتن پای شدرك. البته می‌توان گفت دو مورد اول یعنی ازدواج زلفا جیمز و شرح یافتن پای شدرك توسط زلفا، که در نامه‌های مادر اقلیما آمده است، نقش پی‌رفت مقدماتی برای روایت «د» را ایفا می‌کنند. در نقش 9 از پی‌رفت 1 «د» گویی سلیمان‌خان، همان حادثی را که زلفا نقل کرده است، تکرار می‌کند، این مسأله روایت این بخش را به روایت چندمحور تبدیل می‌کند اما در کل، روایت داستان تک‌محور است. مسألهٔ دیگر تداخل زمانی وقایع است؛ در روایت «ج» که مربوط به شدرك است، دو پی‌رفت 4 و 5 از لحاظ زمانی جا به جا هستند؛ زیرا پی‌رفت 4 که مربوط به محمود غزنوی است، بنا به شخصیت تاریخی این فرد که بعد از ابوموسی اشعری و عمر زیسته است باید بعد از پی‌رفت 5 می‌آمد، که زودتر روایت شده است، این مسأله در کل داستان هم نمود دارد؛ راوی به شرح حادثه‌ای می‌پردازد که قبلاً اتفاق افتاده است و در حین روایت داستان به خاطرات خود با اقلیما و بازخوانی متون پرداخته است. متونی که بازخوانی می‌شود از نظر زمان وقوع، پیشتر از روایت اصلی داستان است ولی در تار و پود داستان اصلی تنیده شده است که باعث زمان‌پریشی شده و روایت داستان را دشوار نموده است. از سویی باید به این مطلب اشاره کرد که روایت مربوط به شدرك با ورود شاه بشیر و حلّ اختلاف میان مردم فاریاب به نوعی تمام می‌شود، همچنین در پی‌رفت 6 «ج» که به این مسأله پرداخته است، می‌بینیم شاه بشیر، فتنهٔ آل مظفر را فرو می‌نشانند بنا بر این، روایت شدرك و احمد بشیری در این قسمت تلفیق شده اند. چون شاه‌بشیر فرزند همان رقاصهٔ هندی است که در پی‌رفت 10 «الف» شاه‌مغفور، موفق به سقط جنین آن زن نمی‌شود.

6- تحلیل ژرف‌ساخت:

این رمان به روایت سرگذشت سعید بشیری و دختری یهودی به نام اقلیما می‌پردازد. این دو فرد در یک پژوهش مشترک دانشگاهی با هم آشنا می‌شوند. تحقیق آنها دربارهٔ قداست و نقش آن در بنیان جوامع است. آنها برای تحقیق خود، به بازخوانی متونی می‌پردازند که به قدیسیین و اعمال خارق‌العادهٔ آنها مربوط می‌شود. اقوام اقلیما از ارتباط نزدیک او با فردی غیریهودی ناراحت هستند و به او و سعید بشیری هشدار می‌دهند. در نهایت، داستان با مرگ اقلیما پایان می‌یابد. ژرف‌ساخت این داستان مقابله با زمان به منظور براندازی یا بی‌اعتبار کردن آن است. اندیشهٔ مقابله با زمان و مبارزه با وحشت تاریخ در اساطیر و اندیشه‌ها و آیین‌ها و تمدن‌های کهن وجود داشته و به شکل‌های مختلف به حیات خود ادامه داده است، در روزگار معاصر چنین تلاشی «می‌خواهد با بازگرداندن دوبارهٔ جوامع پریشان بشری به قلمروی نمونه‌های ازلی و تکرار جاودانهٔ آنها، از ترک‌تازی حوادث تاریخی جلوگیری کند» (الیاده، 1378: 158). ابوتراب خسروی این ژرف‌ساخت را در قالب موضوعات متعدد روایت‌های اسفار کاتبان تبیین کرده است:

در روایت‌های چندگانهٔ داستان با امر قدسی مواجه هستیم. قدیسان این رمان عبارتند از: خواجهٔ کاشف‌الاسرار، شدرك، ماما زلفا و قوم یهود که در روایت اصلی رمان، نقش قداست را به عهده دارد؛ به عبارت دیگر، در روایت اصلی رمان با قدیسی روبرو نمی‌شویم اما عقیده‌ای که قوم یهود دربارهٔ اصالت نژاد و خون دارند، نقش همان قداست را به عهده دارد. در هر روایت، حضور قدیس باعث تنش می‌شود؛ در روایت شاه‌مغفور، حضور خواجهٔ کاشف‌الاسرار و آشکار نمودن تقدیر شاه، کشتار فرزندان را در پی دارد. از طرفی برنگشتن شدرك به بابل، باعث حملهٔ نبوکد نصر به فاریاب می‌شود. جدال مردم فاریاب بر سر جسم شدرك در همین راستا قرار می‌گیرد. در روایت ماما زلفا، با یک مؤمن یهودی مواجه می‌شویم که برای یافتن پاهای شدرك، به ایران می‌آید. در نامه‌ای که مادر

اقلیما می نویسد متوجه می شویم که قوم یهود برای ماما زلفا قداست قائل هستند زیرا «جسم دوپاره شدرک قدیس را بعد از سرگردانی سه هزار ساله اش در خاک به هم پیوند داد» (خسروی، 1380: 66). نقطه مقابل قدیسه در این روایت، سر جان اورل است که همواره از شدرک با لحنی تمسخرآمیز یاد می کند. وی نقش معاندی دارد که با تمسخر شدرک، چالشی درونی را ایجاد می نماید. در روایت سعید بشیری و اقلیما، ارتباط یک مرد مسلمان با دختری یهودی که هم کیشانش به اصالت نژاد و خون عقیده دارند، باعث کشمکش می شود. در این روایت تعصب قوم یهود نقش قداستی را بر عهده دارد که یک نفر از خارج امت به آن تجاوز نموده است. نقطه اوج این کشمکش، قتل اقلیما به دست امت یهود است. قداست در پی قدرت است تا به وسیله آن در برابر معاندان از خود محافظت نماید، به منظور به دست آوردن قدرت، قدیس باید اعمال خارق عادت انجام دهد، مانند عملی که خواجه کاشف الاسرار با بدن بلقیس انجام می دهد و تن پاره پاره اش را از نو مجموع می کند. شدرک هم برای اثبات قدرت خداوند، «بذر رودخانه ای را بر زمین نسا نمود، چنان که به طرفه العین، رودی کف آلود چون ازدهایی خشمناک... از برابر دیدگان مشرکان گذشت» (همان: 26). اما در روایت ماما زلفا، با امر عجیب روبرو نیستیم، هر چند می توان، داستانی را که درباره او و پای شدرک نقل می کنند دارای همان کارکرد دانست؛ زلفا که پاهای شدرک را روی رودخانه می بیند «در ساحل رودخانه بر دو زانو می نشیند و دعا می خواند. و آن پاها صدای او را می شنود، به سمت او می آید و به ساحل می رسد و بر دو زانو روبروی ماما زلفا می نشیند و ماما زلفا صدایی می شنود. صدای زنگ دار مردی را از سمت آسمان می شنود که می گوید: زلفا چشم های من باش و مرا به ارض موعود ببر تا با صدایم به خاک روم» (همان: 108). چند نشانه آشکار در متن اثبات می کند عملکرد قدیسین باعث ویرانی است مثل 1- ورود شدرک به فاریاب باعث فراوانی می شود ولی از سوی دیگر باعث عدم بارش در بابل می شود. 2- جواب رد دادن به امر نبوکد نصر از سوی شدرک (امر به بازگشت به بابل) باعث کشتار و خون ریزی می شود. 3- تلاش برای تصاحب جسد شدرک در فاریاب به جدال و کشتار می انجامد، زیرا جسم او در هر طرف رود فاریاب که باشد طرف دیگر از مواهب الهی بی بهره می ماند. 4- آگاهی شاه مغفور بر تقدیر خود باعث کشتار فرزندانش می شود، گویی قدیسان بر بیهودگی کارشان آگاهند؛ خواجه کاشف الاسرار به شاه مغفور می گوید: «علم به تقدیر، سلطان را به کابوس می کشاند، در گذر!» «بدان و آگاه باش که راز تقدیری که ما بر شما می گشاییم، معبری خواهد بود به دوزخ» (همان: 79-80). راوی می گوید: «وقتی [خواجه] دلیل آن فاجعه می شود... بر سر تخته سنگی می رود و ظرفی نفتابه و آتشنه چخماق می خواهد... نفتابه را بر سرش می ریزد و آتشنه چخماق را می زند سر تا پایش شعله ای می شود. فریاد می زند و به آتش امر می کند که این بار ما را بسوزان که هوای خاکستر شدن داریم» (همان: 83). رفتار و گفتار شدرک نیز چنین نمودی دارد. شدرک به هومن می گوید: «کاش از مادر زاده نمی شده بودم و همچنان در خاک و سنگ بمانده بودم. همچنان که هزار هزار سال بوده ام و حال که بوم دوباره در خاک شوم به سرزمینی که دور از آدمیزادگان باشد که از بودن آسایش کنم» (همان: 52). مرگ شدرک نمونه ای از خودسوزی خواجه است. راوی می گوید: «آنگاه شدرک فرو نشست و فرمود من به نیرنگ با همچون تویی جنگ آور شدم، خواهم که دورانی به آسایش درآیم، همچون سنگ یا همچون خاک، آنگاه بمرم» (همان: 54-55) زندگی خواجه کاشف الاسرار با زندگی شدرک پیوند خورده است. خواجه می گوید: «روزی به هیأت شدرک در آمدم و از برای هدایت بخت النصر جبار، بندی او شدیم.» (همان: 38) اما نکته جالب این است که مرگ او به یاد آورنده حادثه ای است که برای شدرک پیش می آید؛ هر چند که در آن حادثه، شدرک نمی میرد. در کتاب مقدس، شدرک و یارانش را در آتش می اندازند، اما «آن مردان را دیدند که آتش به بدن های ایشان اثری نکرده و مویی از سر ایشان نسوخته و رنگ ردای ایشان تبدیل نشده، بلکه بوی آتش به ایشان نرسیده است.» (کتاب مقدس، 2002: 1005 کتاب دانیال نبی، باب سوم، 27-28) زمانی که خواجه می گوید: «این بار ما را بسوزان که هوای خاکستر شدن داریم» (خسروی، 1380: 83)، به آن حادثه ذکر شده در کتاب مقدس اشاره می کند. قداست در اسفار، موضوع است؛ یک قالب یا موضوع برای تبیین آشوب ازلی است اما در نگاه نخست ممکن است چنین پنداشته شود که طرح

موضوع برای نقد قداست است اما این دریافت را ساختار روایت و ژرفساخت داستان تأیید نمی‌کند؛ در طرح قداست آشوب و درگیری رخ می‌دهد آشوبی که در ایجاد ویرانی نقش مؤثری دارد اما راه را برای ایجاد آرامش و ثبات فراهم می‌کند.

رفعت‌ماه، بلقیس و رقاصه هندی نیز سرشتی یگانه می‌یابند. راوی (احمد بشیری) در توصیف مجلس شاه مغفور و احضار بلقیس ابتدا می‌گوید: «رفعت ماه خمیازه می‌کشد. ورق‌ها و قلمش را روی عسلی می‌گذارد و می‌رود» (همان: 34)، بعد در توصیف بلقیس می‌گوید: «زنی با چهل گیسوی بافته هم‌رنگ ظلمات و چشمانی درشت و خواب زده در قرص درخشان صورت که با بزکی عتیق زینده گردیده بر تخت‌خواب می‌نشیند... من رفعت ماه را در هیأتی می‌شناسم» (همان: 35). خواب زده بودن هر دو زن و روایت خود راوی نشان می‌دهند که بلقیس و رفعت ماه یگانه هستند. سعید بشیری در این خصوص می‌گوید که توصیف زیبایی‌های پدر از مادرش: «حد فاصل شباهت‌هایش با رقاصه‌ای می‌شود که به سلطان مغفور هبه می‌گردد. یا اینکه مادر به هیأت آن رقاصه درمی‌آید» (همان: 94). بعد می‌گوید: «برای همین چیزهاست که پدر مرا حاصل تجاوز، آن کلمه مشنوم، به مادر می‌داند» (همان: 94). شاه مغفور هم با دیدن رقاصه هندی می‌گوید: «ما عطر خوش آن کنیز را در هوای ارک استشمام نموده بودیم.» و احمد بشیری ادامه می‌دهد: «سلطان مغفور شانه به شانه آن کنیز که رفعت ماه در شکل تن او پنهان شده، به کنار سفره گسترده نطع می‌روند» (همان: 150). احمد بشیری در جای جای داستان به این شباهت‌ها اشاره می‌کند: «زیبایی صورت رفعت‌ماه در صورت آن رقاصه ظهور می‌کند» (همان: 144) یا «هم در وقت است که رقاصه یا که رفعت‌ماه برکنار شاه مغفور می‌نشیند» (همان: 149). خواجه خود را همان سلیمانی معرفی می‌کند که بلقیس را در کابین خود دارد ولی می‌گوید: «اما سلیمان به هر دوری سلطان نیست، گاهی هم به هیأت گدایی در می‌آید» (همان: 35)، او همان‌گونه که خود را شدرک می‌داند می‌گوید: «در همان روز در شمایل بخت‌النصر جبار فرمان می‌رانیم تا که شدرک قدیس را بسوزد» (همان: 38). علاوه بر این، با یگانگی سعید بشیری و شاه بشیر نیز مواجه هستیم. با توجه به روایت داستان، شاه بشیر فرزند همان رقاصه هندی است که شاه موفق به سقط جنین او نمی‌شود، از سوی دیگر به گفته احمد بشیری: «رفعت‌ماه می‌گوید بوها به آشوبش می‌اندازد. محتمل است که باری بر خود بسته باشد و چشمان تجریدی سلطان نمی‌تواند او را در ارک ببیند که نطفه‌ای از او در زهدان رفعت‌ماه هر روز دارد بزرگ‌تر می‌شود» (همان: 169). سعید بشیری هم اشاره می‌کند که: «من که به زعم پدر، نطفه آن کلمه که در هیأت شاه مغفور در آن ارک مکتوب پرسه می‌زند هستیم، باید همچنان که خواجه میراحمد گفت، ملک‌الموت آن سلطان باشم که در کابوس مکتوب پدر همیشه فرمان می‌راند» (همان: 189). این در حالی است که به گواهی متن: «شاه بشیر... ولد حمیرای مار باز، کامل مردی بود فرزانه... یقیناً قادرش زنگار پریشانی از چهره ایران زمین بسترد و عدل شمشیر آبدارش بیخ فتنه آل مظفر را از صفحه روزگار بسترد» (همان: 181-182). از سوی نشانه دیگری در متن، بر یگانگی سرشت این دو اشاره دارد؛ همان‌گونه که شاه بشیر در خاتمه جدال مردم فاریاب دخالت می‌نماید و آشوب را به سامان می‌رساند؛ سعید بشیری هم با مجموع کردن روایات متفاوت در تلاش است که همان آشوبی را که در کلام حضور دارد به سامان برساند؛ چنان که می‌گوید: «من در هیأت آن کس که نویسنده نبود، ولی ناگزیر باید می‌نوشت، اگر که شده همچون گنگ خواب‌دیده‌ای همه آن وقایع ناهمگون را مجموع کنم تا اقلیما در هیأت کلامی شانه به شانه من در میان سطرهای آن وقایع عتیق پرسه زند، هرچند که حتماً روایت حدیث من و اقلیما آخرین حلقه از آن سلسله روایت مکتوب نخواهد بود» (همان: 14). این سرشت‌های یگانه بر این نکته دلالت دارند که حلول شخصیت‌ها در قالب یکدیگر باعث می‌شود که تن خاکی اشخاص از گزند زمان در امان بماند؛ زیرا در هر دور، به هیأت جدیدی درمی‌آیند گویی زمان در این حلول به حالت تعلیق درمی‌آید، الیاده می‌گوید: «تعلیق زمان گذرا یکی از عمیق‌ترین نیازهای انسان ابتدایی را برمی‌آورد» (الیاده، 1378: 51). تکرار زندگی در هیأت‌های جدید، باعث تعلیق زمان می‌شود؛ «از طریق این تکرار است که زمان به حالت تعلیق در می‌آید و یا حداقل از تلخی و جانکاهیش کاسته می‌شود» (همان: 100). در اسفار کاتبان، علاوه بر حلول شخصیت‌ها که نوعی تکرار زندگی

را به یاد می‌آورد، با تکرار دیگری مواجه هستیم که به وسیله کاتبان صورت می‌گیرد. کاتبان با کتابت نمودن وقایع آن حوادث را جاودانه می‌نمایند تا با هر بار قرائت نمودن، حادثه دوباره جان بگیرد. سعید بشیری می‌گوید: «فکر می‌کردم که روزی که تن اقلیما ویران می‌شود، آن هوشیاری را که حتماً در جایی پرسه خواهد زد مجاب خواهیم کرد تا در متن من حلول کند تا وقتی می‌نویسمش شکل تنش همان قدر زیبا باشد که بود» (خسروی، 1380: 45). برای تبیین بیشتر به چند نمونه دیگر توجه کنید: «و ما که شیخ یحیی کندری ایم می‌گوییم که شاه مغفور در اشتباه دار فانی وداع گفت که ما در این کلام نه تنها ذریات او را که اجزاء کالبدشان را نه به هنگام سکون که به وقت هر واقعه در هنگام حشر به هیأت کلماتی لایزال حی و حاضر می‌گردانیم» (همان: 187). «از محاسن کلمات یکی هم این است که وقتی به عین واقعه مجموع می‌شوند، همان واقعه را حمل می‌کنند و عین همان واقعه را می‌سازند» (همان: 13). در این مثال‌ها به نظر می‌رسد کاتبان برای مقابله با زمانی که همه چیز را به ورطه نابودی می‌کشاند، به کتابت روی می‌آورند تا با کلام خود جاودانگی را حاصل نمایند. صالح حسینی می‌نویسد: «وظایف سلسله کاتبان یکی هم این که باید زمان را از پیش پای خود بردارند و باطل‌السحر وقت شوند و مخاطبان را به لحظه اول خلقت، یعنی لحظه یگانگی تاریخ و اسطوره رجعت دهند» (حسینی، 1382: 39-40).

دفن آذر زیر درخت تاک را نیز می‌توان نمود دیگری از براندازی زمان دانست، زیرا هم زمین نماد زندگی است، هم درخت که با رویش مجدد در بهار، حیاتی تازه می‌یابد. الیاده درباره زمین می‌گوید: «زمین زنده است... بدین علت که بارور است. هر چه از زمین پدید می‌آید، جان دارد، و هر چه به زمین بازمی‌گردد دوباره جان می‌یابد» (الیاده، 1372: 248). همچنین از نظر الیاده با توجه به الگوهای جهانی، درخت رمز زندگی و باروری پایان‌ناپذیر است، همچنین نمادی از مرکز عالم محسوب می‌شود و با آب پیوند دارد (همان: 260). بر این اساس، به نظر می‌رسد دفن آذر به نوعی او را به جاودانگی می‌رساند. او در مرکز عالم و در زیر درخت که نمادی از مرکز و باروری است دفن می‌شود و گویی در درخت حلول می‌کند.

صحنه قتل عام فرزندان شاه مغفور را می‌توان نمونه آشوب ازلی دانست که با قربانی کردن فرزندان، تلاشی برای به سامان رساندن آن انجام می‌گیرد. الیاده می‌نویسد: «مطابق برخی پندارهای بندهشینی کهن، جهان یا بر اثر قربانی کردن هیولایی ازلی، که مظهر آشوب آغازین بوده، ایجاد شده است (تیامت) و یا از طریق قربانی کردن دیوی گیلهانی» (الیاده، 1378: 34). بر این اساس، می‌توان تقدیری را که شاه مغفور در حال گریز از آن است نمودی از آشوب آغازین محسوب نمود که در شمایل کودکان ظاهر می‌گردند و شاه با قربانی نمودن آنها قصد دارد که آن آشوب را به سامان تبدیل نماید. نبرد مردم فاریاب برای تصاحب جسم شدرک را هم می‌توان شکل دیگری از آشوب ازلی دانست که به وسیله شاه بشیر و تقسیم عادلانه جسم شدرک به سامان می‌رسد. هم سرشت شدن سعید بشیری در تلفیق روایت‌های الف و ب نیز به سامان شدن آشوب ازلی را نشان می‌دهد؛ سعید بشیری می‌گوید: «من باید همه چیز را مجموع کنم و مفاصل همه آن متن‌های پراکنده را بنویسم تا هیچ واقعه‌ای در هیأت حتی جمله‌ای بازیگوش بیرون از مجموعه‌ای که هست، نباشد» (خسروی، 1380: 14). گویی او می‌خواهد با مجموع نمودن وقایع آشوبی را که در روایات پراکنده وجود دارد به سامان برساند، پس کار او هم مانند دیگر شخصیت‌ها کاری است در راستای آفرینش، و این خلق دوباره راهی است برای براندازی زمان. این بازآفرینی و خلق مجدد گاهی در قالب حادثه است مثل ایجاد آشوب و نظم دوباره، گاهی نیز در قالب کلمات رخ می‌دهد چون کار کاتبان با کلمه است و از رهگذر همین کلمات است که وقایع، بازخوانی و زنده می‌شوند. به همین دلیل است که سعید بشیری می‌خواهد با کتابت اقلیما باعث شود او را در کلام مکتوب جاودانه کند. این مسأله زمانی بهتر توجیه می‌شود که دقت کنیم از نظر احمد بشیری پسرش حاصل تجاوز آن کلمه مشئوم به رفعت ماه می‌باشد؛ به عبارتی چون سعید بشیری خود از جنس کلمه است می‌تواند با اقلیما در سطرهایی مکتوب پرسه بزند.

7- نتیجه گیری:

ساختار روایت و ژرفساخت داستان نشان می‌دهد سخن اصلی نویسنده مقابله با زمان است روایت‌های متعدد و تلاش راوی برای مجموع کردن حوادث با استفاده از سه شیوه ترکیب زنجیره‌ای، تناوبی و درونه‌گیری در پی‌رفت‌های داستان، در کنار تداخل زمانی وقایع و زمان‌پریشی، اندیشه براندازی زمان را پرورده‌تر می‌سازد، وقفه‌هایی هم که در روایت داستان دیده می‌شود، تداعی‌کننده ژرفساخت داستان است که به براندازی زمان اشاره دارد؛ به عبارتی روایت با وقفه‌های متوالی به نوعی، زمان را به تعلیق در می‌آورد. علاوه بر آن، مسأله دیگری که روایت را با ژرفساخت اصلی داستان همخوان نموده، عقیده کاتبانی است که فکر می‌کنند با هر بار قرائت یک واقعه مکتوب، واقعه تکرار شده و جان می‌گیرد، این مسأله همان اندیشه براندازی زمان است که این‌گونه نمود یافته است. درهم تنیده شدن روایت‌های چهارگانه و تعلیقی که با قطع روایت‌ها پیش می‌آید، براندازی زمان را در روایت متبلور می‌نماید. از طرفی همان‌گونه که روایت‌های متعدد، آشوب ازلی را نمایان می‌کند، تلاش راوی برای مجموع کردن حوادث، به سامان شدن آشوب ازلی را به ذهن می‌رساند. موضوعات و مسائلی هم که در روایت‌های چهارگانه مطرح شده نظیر حلول شخصیت‌ها در یکدیگر، استفاده نمادین از دفن مرده در زیر درخت تاک تا تأثیر قداست در ویرانی که موجب آرامش و ثبات می‌شود، به خوبی ژرفساخت براندازی زمان را تبیین می‌کند. داستان از زبان متفاوتی استفاده کرده است؛ روایت «ب» و «د» نثری امروزی دارد و روایت‌های «ج» و «الف» نثری کهن دارد. زبان کهن داستان متناسب با فضایی است که خلق شده، همچنین این زبان با اندیشه براندازی زمان هماهنگ است، زیرا کهنگی زبان، بستر مناسبی برای ظهور این اندیشه است.

The structure of Asfar-e-Kateban of Abu-torab Khosravi

Arkan Abdullah Mahmood

Persian department, college of languages, University of Sulaimani, Sulaimani, Kurdistan Region, Iraq.

Email: arkan.mahmood@univsul.edu.iq

Najmuldeen Roostam Younus

Peer College High School, Halabja Education Directorate, Ministry of Education, Erbil, Kurdistan Region, Iraq.

Email: najmroostam92@gmail.com

Abstract:

Abu-torab Khosravi has obtained a special place among the third generation of Iranian fiction writers through writing a collection of stories under the title of Havieh and Divan-e-Soomanat and two novels titled Asfar-e-Kateban and Rood-e-Ravi. Despite his precision and attempt at processing a coherence among language, narration and themes, his stories have been, to some extent, neglected due to the narrative complexities and technical nicety in his works. His novel, Asfar-e-Kateban, can be an appropriate selection for explaining the artistry and value of Abu-torab Khosravi. Thus, this novel will be analyzed in terms of structuralism. This novel consists of 12 sequences which contain another three narratives; the proposed subjects and thoughts correspond with its deep-structure, that is to say, the subversion of time.

Keywords: deep-structure, narration, novel, sequence, structuralism, subversion of time.

شیکردنه‌وهی بونیادی رۆمانی ئەسفاری کاتبانی ئەبوتراپ خوسره‌وهی

ارکان عبدالله محمود

بەشی زمانی فارسی، کۆلیژی زمان، زانکۆی سلیمانی، سلیمانی، هەریمی کوردستان، عێراق.

ئیمه‌یل: Arkan.mahmood@univsul.edu.iq

نجم الدین رستم یونس

ئاماده‌یی کۆلیژی هاوبه‌ش، بەرپۆه‌به‌رایه‌تی په‌روه‌ده‌ی هه‌له‌بجه، وه‌زاره‌تی په‌روه‌ده، هه‌ولێر، هەریمی کوردستان، عێراق.

ئیمه‌یل: najmrostan92@gmail.com

پوخته:

ئەبو تورا ب خسروی به نوسینی کۆمه‌له‌ داستانه‌کانی هاویه‌وه دیوانی سومنات، هه‌روه‌ها دوو رۆمانی اسفاری کاتبان و رود راوی، له‌ناو نه‌وه‌ی سینییه‌می داستان نوسی ئیراندا جیگه‌یه‌کی تایبه‌تی هه‌یه، به‌و گرنگی و ورد بونانه‌وه‌ی که نوسه‌ر له‌ دروستکردنی په‌یوه‌ندی نیوان زمان و گێرانه‌وه و ناوه‌رۆکی داستاندا به‌رچه‌سته‌ی کردوه، پینده‌چیت هۆکار بی‌ت بۆ نارونی گێرانه‌وه و سه‌رنجدانی ته‌واو له‌ ته‌کنیکدا، به‌مه‌ش به‌ره‌مه‌کانی که‌متر جیگای سه‌رنجی لیکۆله‌ران بووه. رۆمانی اسفار کاتبان بۆ ده‌رخستنی توانای هونه‌ری و ئه‌رزشی به‌ره‌مه‌کانی نوسه‌ر هه‌رچه‌نده‌ که نارونیش بی‌ت هه‌لبژاردنیکی گونجاوه. له‌م پوانگه‌یه‌وه بانه‌مای کاره‌کانمان بۆ شیکردنه‌وه و لیکۆلینه‌وه‌ی رۆمانه‌که به‌پیی قوتابخانه‌ی فۆرمالیستی یه، ئەم رۆمانه له‌یه‌ک گێرانه‌وه‌ی سه‌ره‌کی و دوانزه‌ دیمه‌ن پیکهاتوه، که دیمه‌نه‌کان سێ گێرانه‌وه‌ی تریشی تیکه‌ل کیشکراوه، ساختاری گێرانه‌وه‌ی رۆمان و ئه‌و بابته و ئەندیشه‌ی خراونه‌ته‌ روو له‌گه‌ل ناوه‌رۆکه‌که‌یدا (واتا لادانی کات) هاوتایه.

کلیله وشه‌کان: لادانی کات، دیمه‌ن، گێرانه‌وه، ناوه‌رۆک.

منابع

- احمدی، بابک. (1370)، ساختار و تأویل متن، چاپ اول، تهران: مرکز.
- اسکولز، رابرت. (1379)، درآمدی بر ساختارگرایی در ادبیات، ترجمه فرزانة طاهری، چاپ اول، تهران: آگه.
- الیاده، میرچا. (1372)، رساله در تاریخ ادیان، ترجمه جلال ستاری، چاپ اول، تهران: سروش.
- (1378)، اسطوره بازگشت جاودانه، ترجمه بهمن سرکاراتی، چاپ اول، تهران: قطره.
- ایگلتون، تری. (1383)، پیش درآمدی بر نظریه ادبی، ترجمه عباس مخبر، چاپ سوم، تهران: مرکز.
- پراپ، ولادیمیر. (1368)، ریخت شناسی قصه های پریان، ترجمه فریدون بدره‌ای، چاپ اول، تهران: توس.
- تدینی، منصوره. (1388)، پسامدرنیسم در ادبیات داستانی ایران، چاپ اول، تهران: علم.
- تسلیمی، علی. (1383)، گزاره‌هایی در ادبیات معاصر ایران؛ داستان، چاپ اول، تهران: اختران.
- تودورف، تزوتان. (1379)، بوطیقای ساختارگرا، ترجمه محمد نبوی، چاپ اول، تهران: آگه.
- حسینی، صالح و پویا رفوئی. (1382)، کاشیگری کاخ کاتبان: نقدی بر اسفار کاتبان و...، چاپ اول، تهران: نیلوفر.
- خسروی، ابوتراب. (1380)، اسفار کاتبان، چاپ دوم، تهران: قصه.
- فقیری، امین. (1392)، «ملکان عذاب، بررسی و نقد رمان ابوتراب خسروی»، ماهنامه گلستانه، سال یازدهم. شماره 126، صص 69-67.
- کتاب مقدس. (2002)، چاپ سوم، سوریه، انگلستان: ایلام.
- مالمیر، تیمور. (1392)، «تحلیل ژرف ساخت مجموعه داستان کتاب ویران»، فصلنامه ادب پژوهی دانشگاه گیلان، سال هفتم، شماره 23، صص 95-67.
- مالمیر، تیمور و حسین اسدی جوزانی. (1389)، ابوتراب کاتب و براندازی زمان، چاپ اول، سنج: دانشگاه کردستان.
- مالمیر، تیمور و فاطمه قادری. (1395)، «تحلیل ژرف ساخت رمان ملکان عذاب و تبیین پیوند آن با شگرد نویسنده»، دوفصلنامه زبان و ادبیات فارسی، سال 24، شماره 80، صص 231-252.
- میرعابدینی، حسن. (1386)، صد سال داستان نویسی ایران، چاپ چهارم، تهران: چشمه.